



«اخلاق کار» در غرب علیه فقرا

گفت وگو با الیزابت اندرسون، فیلسوف برجسته آمریکایی و نویسنده کتاب «به یغما رفته» که نگاهی انتقادی به «اخلاق کار» در جهان غرب دارد



شده و باید آن را از جنگ فراموشی محافظه کارانه بازار محور بازپس گرفت. اهمیت این گفت وگو در آن است که مسئله کار را از سطح اشتغال، دستمزدها و بهره‌وری فراتر می‌برد و آن را به پرسشی بنیادی در باره آینده انسان تبدیل می‌کند: آیا باید انسان را از سلطه کاررها کرد، یا باید خود کار را از سلطه سرمایه، تحقیر، بی‌معنایی و بی‌صدایی‌رها ساخت؟ پاسخ اندرسون روشن است: آینده بهتر نه در حذف کار، بلکه در دموکراتیک کردن، معنادار کردن و انسانی‌تر ساختن آن است؛ آینده‌ای که در آن کارگر نه صرفاً نیرویی برای تولید سود، بلکه انسانی صاحب کرامت، صدا، مهارت و قدرت تصمیم‌گیری باشد.

و کارفرما و ساختارهای نابرابر قدرت معنا پیدا می‌کنند. کتاب «به یغما رفته» در واقع بازخوانی انتقادی یکی از آشنا ترین و در عین حال مناقشه‌برانگیزترین مفاهیم جهان مدرن است: «اخلاق کار». اندرسون در این کتاب نشان می‌دهد مفهومی که در آغاز می‌توانست علیه ثروتمندان تن‌آسا، در دفاع از کرامت کارگران و در ستایش کار معنادار به کار رود، چگونه در تاریخ سرمایه‌داری مدرن، به‌ویژه در روایت نولیبرالی، به ابزاری برای سرزنش فقرا، منضبط کردن بیکاران، تضعیف اتحادیه‌ها و توجیه برتری سرمایه‌بر نیروی کار تبدیل شد. به تعبیر او، اخلاق کار نه از میان رفته و نه صرفاً فرسوده شده است، بلکه «روده»

الیزابت اندرسون، فیلسوف برجسته آمریکایی و استاد ممتاز دانشگاه میشیگان، از مهم‌ترین چهره‌های معاصر در فلسفه سیاسی، اخلاق، نظریه برابری، فلسفه اجتماعی و اقتصاد سیاسی است. او اکنون با عنوان «استاد ممتاز جان دیویی در فلسفه و مطالعات زنان و جنسیت»، «استاد حقوق» و «استاد آرتور اف. ترنل» در دانشگاه میشیگان فعالیت می‌کند. اندرسون در آثار خود، از جمله «حکومت خصوصی» و «به یغما رفته»، کوشیده است نشان دهد که مفاهیمی مانند آزادی، برابری، کرامت، کار و بازار، صرفاً مفاهیمی انتزاعی در فلسفه نیستند، بلکه در متن زندگی روزمره، محیط کار، رابطه کارگر

نیادین از کرامت و احترام شناخته شوند. این امر با تکریم کسانی که سخت و خوب کار می‌کنند، کاملاً سازگار است. در بسیاری از جوامع، از جمله جوامع غیرغربی، کار فقط مسئله‌ای مربوط به بازار نیست، بلکه با خانواده، دین، منزلت اجتماعی و بقا نیز پیوند دارد. آیا نظریه شما درباره اخلاق کار می‌تواند این تجربه‌های متفاوت را دربر بگیرد؟ من در کتاب «به یغما رفته» یکی از برداشتهای بسیار اثرگذار از کار و تأثیر تاریخی آن بر سراسر جهان را بررسی می‌کنم. البته در جوامع گوناگون برداشتهای بسیار دیگری از کار وجود دارد. من در موقعیتی نیستم که به همه آنها بپردازم.

یکی از نقدهای احتمالی به کتاب این است که کار خانگی، کار مراقبتی و کار عاطفی کمتر از کار مزدبگیرانه مورد توجه قرار گرفته‌اند. آیا اخلاق کار پیشروی شما می‌تواند ارزش کار بی‌مزد، به‌ویژه کاری را که به شکلی نامتناسب بر عهده زنان است، نیز به رسمیت بشناسد؟ ریچارد بکستر، برجسته‌ترین الاهی‌دان اخلاق کار پروتستانی، تأکید می‌کرد که پرورش کودکان، که عمدتاً زنان آن را انجام می‌دادند و بابت آن مزدی دریافت نمی‌کردند، کار است. دیگر شکل‌های بی‌مزد مراقبت از افراد وابسته درون خانواده، مانند مراقبت از بیماران سالمندان، نیز کارند. سوسیال دموکراسی‌هایی که مرخصی خانوادگی با حقوق ارائه می‌کنند، این واقعیت را به رسمیت می‌شناسند. ما باید چنین برنامه‌هایی را گسترش دهیم تا پر داخت دستمزد برای مراقبت‌های معمول از افراد وابسته درون خانواده را نیز دربر بگیرد. در کتاب «به یغما رفته»، تمرکز من بر شکل‌گیری سنت‌های رقیب اخلاق کار در تاریخ اقتصاد سیاسی یا علم اقتصاد بود؛ به‌ویژه در دوره انقلاب صنعتی. این تاریخ تماماً درباره کار مزدی بود.

شاید شما به کسانی فکر می‌کنید که قادر به کار کردن نیستند و به همین دلیل انگ می‌خورند. آیا در این صورت باید از هرگونه تصور تکریم کارگران به دلیل کاری که انجام می‌دهند دست بکشیم؟ چنین کاری نادرست خواهد بود. همه انسان‌ها، فارغ از توانایی‌شان برای کار کردن، باید برخوردار از سطحی بنیادین احترام و شناخته شوند. این امر با تکریم کسانی که سخت و خوب کار می‌کنند، کاملاً سازگار است

شما سوسیال دموکراسی را نقطه اوج اخلاق کار پیشرو معرفی می‌کنید. اما امروز حتی دولت‌های رفاه نیز زیر فشار جهانی‌شدن، خصوصی‌سازی و بحران‌های مالی قرار دارند. آیا سوسیال دموکراسی هنوز افقی واقع‌بینانه برای آینده کار است؟ سوسیال دموکراسی روزگار دشواری را از سر می‌گذراند؛ تاحدی به دلیل پذیرش قواعد نولیبرالی جهانی در حوزه تجارت و مالیه، تاحدی به دلیل ناتوانی آن در به‌روزرسانی سیاست‌ها برای پاسخ دادن به شرایط اجتماعی و اقتصادی در حال تحول و تاحدی نیز به دلیل از دست دادن چشم‌انداز اخلاقی بلندپروازی لازم برای تعمیق سوسیال دموکراسی. با این حال، اندیشمندان گوناگونی در همین سنت می‌کوشند آن را احیا و نوسازی کنند. توماس پیکتی در کتاب «سرمایه و ایدئولوژی» ایده‌هایی بسیار بلندپروانه را برای جهانی‌سازی سوسیال دموکراسی پیشنهاد می‌کند. ایزابل فرانس و همکارانش نیز گزارش خود درباره دموکراتیک کردن کار و افزایش

مارکس، ادوار برنشتاین و دیگران. من استدلال می‌کنم که این سنت پیشروی اخلاق کار، به‌ویژه به دلیل آرمان آن درباره کار معنادار، ارزش بازپس‌گیری دارد.

یکی از استدلال‌های مهم کتاب این است که اخلاق کار در اصل می‌توانست علیه ثروتمندان تن‌آسا» و در دفاع از کارگران به کار رود. چرا در تاریخ مدرن، این ایده بیش از آن که علیه صاحبان سرمایه به کار رود، علیه فقرا و بیکاران استفاده شده است؟ اخلاق کار نخستین در قرن هفدهم، از حیث طبقاتی خنثی بود؛ به این معنا که از هر فرد توانمند می‌خواست برای منفعت دیگران کار کند؛ ه دورزی پیشه‌کند و نسبت به فقرا و آسیب‌پذیران نیکو کاری ورزد. به بیان دیگر، همه، فارغ از جایگاه طبقاتی‌شان، باید فضیلت‌های اخلاق کار را به‌جامی‌آوردند. اما ثروتمندان تن‌آسا آشکارا در این کار ناکام بودند. آنان کار نمی‌کردند. در تجمل و لذت‌های گناه‌آلودی چون قمار، نوشیدن الکل و زنا غرق بودند. به فقرا آسیب‌پذیران ستم می‌کردند و اغلب در انجام وظایف نیکوکارانه خود کوتاهی می‌ورزیدند. بنابراین، اعتدال اخلاق کار، دست‌کم به همان اندازه که گدایان را به دلیل عمل نکردن به اخلاق کار نقد می‌کرد، در آنان را نیز نقد می‌کردند. در آغاز، «سرمایه‌داران»، به معنای نیروهای پیش‌برنده انقلاب صنعتی در بریتانیا، طبقه‌ای متمایز از اشرافیت تن‌آسا بودند. آنان کسب و کارهای خود را اداره می‌کردند و اغلب به کارگران مزدبگیران ستم می‌کردند. بنابراین، به‌عنوان کارگران، به اخلاق کار نقدهای گوناگونی می‌گذاشتند. به عنوان اخلاق کار، کرامت کارگران و قدرت سیاسی طبقه کارگر را

کتاب «به یغما رفته» در واقع بازخوانی انتقادی «اخلاق کار» در غرب است. اندرسون در این کتاب نشان می‌دهد مفهومی که در آغاز می‌توانست علیه ثروتمندان تن‌آسا، در دفاع از کرامت کارگران و در ستایش کار معنادار به کار رود، چگونه در تاریخ سرمایه‌داری مدرن، به ابزاری برای سرزنش فقرا، منضبط کردن بیکاران، تضعیف اتحادیه‌ها و توجیه برتری سرمایه‌بر نیروی کار تبدیل شد

سرمایه‌گذاران منفعل به این بهانه از این قلاب‌رها شدند که یکی از فضیلت‌های اخلاق کار، یعنی صرفه‌جویی یا پس‌انداز پول، را به‌جامی‌آوردند. مالکان زمین، برده‌داران و دیگر سرمایه‌داران تن‌آسانیز به این بهانه از قلاب اخلاق کارها شدند که گویا با واداشتن کارگران فقیر و به اصطلاح عقب‌مانده به درونی کردن اخلاق کار از طریق زحمت و جان‌کندن بی‌پایان، به تمدن کمک می‌کنند. این سوگیری علیه طبقات فرودست، امروز نیز در نسخه نولیبرالی اخلاقی کار محافظه‌کارانه ادامه یافته است. این سوگیری به این فرض فروگذاشته شده که مردم فقط از راه فضیلت‌مندی ثروتمند می‌شوند و فقط به این دلیل فقیری می‌شوند که در عمل به اخلاق کار ناکام مانده‌اند.

منتقدان ممکن است بگویند شما امید بیش از حدی به امکان‌رهایی از طریق کار بسته‌اید، در حالی که بسیاری از مشاغل امروز تکراری، بی‌معنا، فرساینده یا حتی از نظر اجتماعی زیان‌بارند. آیا واقعا می‌توان به همه شکل‌های کار کرامت بخشید؟ ما نمی‌توانیم هر شغل موجود را، همان‌گونه که اکنون

محمدجواد استادی
Info@ostadofficial.ir
پژوهشگر مطالعات فرهنگی

شماره کتاب «به یغما رفته» استدلال می‌کنید که اخلاق کار از سوی نولیبرالیسم «روده» یا «مصادره» شده است. برای مخاطب عام، دقیقاً چه چیزی روده شده است؟ معنای کار، کرامت کارگران، یا قدرت سیاسی طبقه کارگر؟

نولیبرالیسم هم یک ایدئولوژی است و هم مجموعه‌ای از سیاست‌ها. این سیاست‌ها تقریباً شامل هر چیزی می‌شوند که در توزیع درآمد و ثروت، سرمایه‌بر نیروی کار ترجیح می‌دهد؛ چه از طریق قواعد «پیشاتوزیعی» بازار، قرار داده‌ها، مالکیت، پول، اعتبار و ور شکستگی و چه از طریق قواعد «بازتوزیعی» مالیات‌ستانی و هزینه‌کرد در راه اجتماعی. این سیاست‌ها همچنین شامل تدابیری می‌شوند که نقش کارگران عادی را در اداره بنگاه اقتصادی و نیز در اداره دولت حذف می‌کنند یا به حداقل می‌رسانند.

من در کتاب «به یغما رفته» استدلال می‌کنم که ایدئولوژی نولیبرالیسم، که مدعی توجیه این سیاست‌هاست، ادامه همان چیزی است که من آن را اخلاق کار «محافظه‌کارانه» می‌نامم. این اخلاق مدعی است که کارگران عادی فاقد فضیلت‌های اخلاقی کارند و بنابراین باید از سوی دیگران و از طریق انضباط سخت‌گیرانه بازار وادار شوند سخت کار کنند، پس‌انداز کنند و از لذت‌جویی‌های گناه‌آلود و ناخردانه بپرهیزند. در این برداشت از اخلاق کار، حمایت دولتی از فقرا باید به حداقل برسد و با انگ اجتماعی همراه شود، مانع آن شود که فقرا از انضباط بازار پناه بگیرند. همچنین دستمزدها باید پایین نگه داشته شوند تا کارگران ناچار باشند فقط برای بقا سخت‌تر کار کنند. افزون بر این، مشاغل باید به گونه‌ای طراحی شوند که نیاز آن‌ها به مهارت به حداقل برسد، تا کارگران عادی نتوانند از کمپایی مهارت‌های خود را نت به دست آورند. بنابراین، همان‌گونه که شما اشاره کردید، نولیبرالیسم معنای کار، کرامت کارگران و قدرت سیاسی طبقه کارگر را همان‌تنزل می‌دهد.

امروز وقتی بسیاری از مردم عبارت «اخلاق کار» را می‌شنوند، به فرسودگی شغلی، کار بیش از حد، ناامنی شغلی و فشار دائمی برای مولد بودن فکر می‌کنند. چرا می‌خواهید این مفهوم را بازپس بگیرید، نه این که آن را کنار بگذارید؟

من الاهی‌دانان پیرویش قرن هفدهم را خواندم؛ همان کسانی که اخلاق کار را ابداع کردند و همان اخلاقی‌گرایانی که ماکس وبر در کتاب «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری» به آنان استناد کرده بود. دریافتم که وبر از این متفکران فقط قرائتی بسیار ناقص و جانبدارانه ارائه کرده است. بله، آنان کار بی‌وقف، ه دورزی و به تعویق انداختن فراغت تاج‌ها را دیگر اموعظمی می‌کردند؛ اما در عین حال، آرمانی از کار معنادار و کرامت کار نیز پیروار بودند و استدلال کردند که کارگران حق دارند از دستمزدها معیشتی، شرایط کاری ایمن و سالم، رفاه محترمانه از سوی کارفرمایان، آزادی انتخاب شغل، و رهایی از «ستم» برخوردار باشند؛ ستمی که آنان آن را هر سیاست یا رفتاری تعریف می‌کردند که از فقر، آسیب‌پذیری یا در ماندگی مردم سوءاستفاده کند. این نیمه دیگر اخلاق کار را اقتصاددانان سیاسی اخلاق کار «پیشرو» پی گرفتند؛ کسانی چون جان لاک، آدام اسمیت، جیمز میل و جان استوارت میل،

نظر تاریخی، سوسیال دموکراسی همچنین شکلی به شدت تنظیم‌شده از رابطه کار مزدی را پذیرفت؛ رابطه‌ای که با چانه‌زنی جمعی تعدیل می‌شد، به گونه‌ای که تقریباً همه کارکنان تحت پوشش قراردادای قرار می‌گرفتند که اتحادیه در باره آن مذاکره کرده بود. همچنین این رابطه با مشارکت در تصمیم‌گیری همراه بود؛ یعنی وضعیتی که در آن کارگران هم در سطح کارگاه و هم در سطح هیئت‌های حکمرانی شرکت، در مدیریت بنگاه صدای خود را داشتند. جنبش «دموکراتیک کردن کار» گذار تدریجی از این وضعیت به مالکیت و کنترل اکثریتی کارگران بر بنگاه‌ها را تصویر می‌کند. پیکتی و فرانس، هریک جداگانه، توضیح می‌دهند که این امر چگونه می‌تواند عمل کند. آیا نظام حاصل از این فرایند، همچنان «سرمایه‌دارانه» خواهد بود، وقتی کارگران خود به مالکان بنگاه‌هایی تبدیل شوند که در آن‌ها کار می‌کنند؟ من گمان می‌کنم نه؛ زیرا دیگر طبقه سرمایه‌دار متمایزی وجود نخواهد داشت که اقتدار بر کارگران را در انحصار خود داشته باشد. با این حال، بازارها و بنگاه‌های خصوصی همچنان وجود خواهند داشت. مقررات انحصار و دیگر تنظیم‌گری‌ها نیز همچنان لازم خواهند بود، تا مانع از آن شوند که شرکت‌های پیششار دولت را به تسخیر خود در آورند و شرایط خود را به همه دیگران تحمیل کنند.

برخی خوانندگان ممکن است بگویند کتاب پیوندی قانع‌کننده میان اخلاق و اقتصاد سیاسی برقرار می‌کند، اما راه‌حل‌های نهادهی آن تاحدی کلی باقی می‌مانند. سه اصلاح عملی و فوری برای بازپس‌گیری اخلاق کار چه می‌تواند باشد؟ همان‌گونه که پیشتر اشاره کردم، دموکراتیک کردن کار و وظیفه‌شمار یک است. دوم، بازطراحی کار برای معنادارتر کردن آن؛ یعنی کاری سرشار از وظایف مهارتی، متنوع و جذاب که به دست کارگرانی خود را به انجام می‌شود و در خدمت دیگران و خیر عمومی قرار دارد. تعاونی‌های کارگری هم اکنون چنین کاری می‌کنند. سوم، اعمال محدودیت‌های جدی در برآمدها و ثروت‌های بسیار بالا؛ از طریق اقداماتی مانند مالیات‌های درآمدی به شدت تصاعدی و سقف‌گذاری بر ابرار. این اقدام سوم برای احیای دموکراسی و جلوگیری از پلوتوکراسی، یعنی تسخیر دولت به دست ابرثروتمندان، ضروری است.

اگر بخواهید پیام کتاب خود را به یک کارگر جوان امروز منتقل کنید؛ کسی که از سرمایه‌داری نولیبرال فرسوده شده، اما در عین حال به وعده‌های سنتی چپ نیز به اعتماد است، چه می‌گویید؟ من محبوبیت سوسیال دموکراسی را به بالاترین سطح تاریخی خود رسیده است. با این حال، سازمان‌دهی اتحادیه‌ها تقریباً ناممکن شده است. در میان کارگران، میل عمیقی برای داشتن صدای بیشتر در محیط کار وجود دارد. ما باید سازمان‌یابی را بسیار آسان‌تر کنیم و تجربه شخصی توانمندساز بودن آن را گسترش دهیم. این تجربه دموکراسی در محیط کار، برای پاسداری از دموکراسی در سطح دولت نیز حیاتی است. بسیاری از مردم طبقه کارگر در ایالات متحده از سیاست دموکراتیک بی‌گانه شده‌اند، زیرا این سیاست به وعده‌های خود عمل نمی‌کند و آنان هیچ راه برون‌رفتی نمی‌بینند. گسترش سازمان‌یابی کارگری برای احیای امید ضروری است؛ همان‌طور که توانمند کردن تولیدکنندگان کوچک خوداشتغال نیز ضروری است. در غیر این صورت، نومییدی می‌تواند به نوعی سیاست نیهیلیستی «همه‌چیز را بسوزان و بران کن» بینجامد، یا امید را به اقتدار گرایان پوپولیست گره بزند. هر دو مسیر نومیده‌ها به فاجعه ختم می‌شوند.

در نهایت، پرسش مرکزی درباره آینده کار این است که چگونه کار را انسانی‌تر کنیم، یا این که چگونه زندگی انسانی را از سلطه کار آزاد سازیم؟ این فرض که کار ذاتاً ناخوشایند و ستمگرانه است؛ چیزی است که باید از سر ضرورت خامو ناگزیر به آن تن دهیم، اما خود قلمرویی برای فعالیت آزاد نیست، محصول تاریخ طولانی سلطه و انقیاد در محیط کار است. شکل‌های گوناگون بندگی و خدمت اجباری، مدت‌ها پیش از ظهور سرمایه‌داری مدرن در جهان رواج داشتند. توسعه سرمایه‌داری کار را به‌طور ریشه‌ای دگرگون کرد، اما نتوانست کار کاملاً آزاد را محقق سازد. مارکس تقریباً در همه پیش‌بینی‌های تاریخی خود اشتباه می‌کرد، اما درست می‌دید که توسعه سرمایه‌داری شرایط امکان کار کاملاً کار به‌طور کلی نیست. همان‌گونه که بالاتر استدلال کردم، آرمان پساکار چشم‌اندازی غیر انسانی و پادآرمانی است؛ چشم‌اندازی که در عمل یا به طبقه‌ای نامرئی از کارگران استثمار شده وابسته است، یا به فناوری‌هایی که بارشد توانایی‌های انسانی و روابط اجتماعی مثبت خصومت دارند.